

میر شیخ در آغاز مشهور هندوستان آمد بخدمت علامه السلام لاهوری در لاهور کتب متداوله دید و بجزین شریفین  
 رسید و علم حدیث سنی نمود پس مراجعت کرده در حضرت شایعین تعلیم یافت و شاگردان او را مشکوه رسید و منصب و منزلت  
 یافت و بصدارت کل ممتاز گردید و در هزار و هفتاد و گذشته اعجاز و بلاغت نام از شورای اعجاز کلاهی عینی از شورای  
 نامی است این پیش بنیابت مشهوره کند محبت عام تو در تشریح ما آن قدر صبر که از کرده پشیمان کردم **میرامان**  
 اکثر ایام در کابل بسر برده با خمر مزایع و گش و ادویات مضامینش نایاب است که هر سال دو دوازده هزاره از آن انگور در صورت  
 و شتاب می شود من مولا نازین **الدین ابابکر** وی از مکان آن مکان بوده در لغات ویرا اویسی نوشته که تربیت  
 از روحانیت شیخ الاسلام احمد الناصحی الهامی یافته و دیگر کاریست که جزیره با نام دارد **شیخ سیف الدین** از  
 مشاییر زمان خود بوده بعد تکمیل علوم بخدمت شیخ بنجم الدین کبری رفته تدریس در اربعین دوم شیخ انگشت بر در  
 خلوت می زده گفت بر خیز و برون آن و پس از چندی وقت خلیفه اش ساخته جانب بخارا فرستاد بعضی گفتند  
 شیخ در عصر بلا کو خان بوده و در شصت و چهل و هشت و گذشته و بر منی بر آنگ با شکوفا آن صاحب بوده و والد و سکونت  
 با آنکه ثابت ملت سیمانزده در ایام دولت پسر خود هزار باش فقر و بخارا فرستاده تا در آنجا مدینه ساختند  
 و تولیت آنرا بشیخ نفوس فرموده شور با ذوق بسیار دارد **ابوالقاسم علی بن الحسن بن ابی الطیب** کاتب  
 حضرت سلطان رکن الدین طغتا بیگ بود و بعد چندی عزلت گزید و در آخر حیات با والی اشجار که نام او داد بود بچاشق دل  
 داد و عاقبت سرور کار دل کرده اشعار عاشقانه دارد **ساج الدین اسماعیل** تاج افاضل بوده اشعار نیکو مانده حواف  
 همیشه نشای سلاطین با داد و منقول مشایخ علمای روز بوده در تاریخ سیرت منقول است که شیخ ملاحظه حسن صلاح پیش از  
 ظهور عقیده نگویده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون بزوزن رسید و در آن موضع  
 اشباری است از کنیزکی پرسیده که اشبار کم چیست در جواب گفت که رجان اشبار تا در موضع دیگر رسیده بود که گفته  
 که چهار آنچه دارم میخوام چیزی بخرم که چاشت من حاصل شود و بقیه را بفرز ششم همان چهار آنچه حاصل بخرم که گفت که  
 مشکبه بخر و مشونای آنرا بخور و باقی را بفرز ششم بعد از آن بر کمال دانش و فطنت آن مردم استدلالت نموده از آن دیار  
 بجهت کرده و نهیهای معتبر بسیار دارد مثل بر آباد و تپه آن و جز جز و زوزن سیدی است از محدثات مکان آن مکان  
 در پیش سلطان آن بسنگ کنده اند که هنگام بیخ بوقت کوفتن حرمین صاعقه پیدا شد و برتی باریدن آغازید که هفتاد و هفت  
 گاو که حرمین می گرفتند از شدت سرما در روز دیگر میومی غلبه کرده که همه آن مکان سخن گشتند و دیگر سخن است  
 که شبانه می چون **شاه سخنان** از وی ظهور نمود و از ادوات ساکنان آن زمین در جا که افتادند بلو بهت و سوسپشت

و نفاذ امر و ارتفاع قدر متاثر بودند از آنکه سلاطین آل مظفرند که در خلافت مجله اول بیان رفت شاه جهان لعل ک  
 رکن الدین محمود نام تربیت از خواجه بود و در چندی یافته خواجه بود و فرموده که او را شاه سنجان می گفتند مانند مرتب  
 و مهارت او عظیم شهرور و اشعار فصاحت شاعرش در نسخ صورتی سطور شیخ زین الملک و الدین طنطی همیشه از  
 هفتم فلک گذشته و غنچه آتش در همه روی زمین سائر امیر قوام الدین دست خود را وقف مسلمانان کرده  
 بر کس کاغذی با و دادی کتاب فرمودی در مجالس معارف سخن بسیار گفتی و قتی خاشاک از زمین برداشت و در شبانه روز  
 در آب آن سخن گفت خواجه غیاث الدین پیر احمد مدت چهل سال در زیر صاحب اختیار شایخ میرزا بود پس از آن  
 وزارت علا و والد و میرزا سلطان محمد کرده در ایام سلطنت میرزا ابابکر فوت نمود خواجه مجد الدین محمد دله خواجگه  
 غیاث الدین در زمان سلطان حسین میرزا ابو زارت رسید حکم شد که مهر بر قوی احکام و منشورات زند و هر گاه که بادشاه  
 بر تخت براید خواجه در پایان تخت نشسته مهات ملک و مالی موقوف دارد و این نشستن از روز را مخصوص با دست مولانا مجد  
 از نیکو طبیبان است کتاب روضه الخلد و معارف حکمت ان از مصنفات اوست و جواهر اللغات جارا الله علا قدر انیز نظم زوده  
 مولانا مظفر در زمان ملک غیاث الدین کرت بوده مولانا حسین الدین در مبارکشاهی آورده که وی وقتی از ملک برنگیده  
 بجانب شاه شجاع رفت او بکمال حمی کثیر از فضل را جمع کرده جهت مولانا مسکنی معین ساخت مولانا بدان التفات نکرده  
 بر کنار دیوچه شاه بنشست و در میان شادوی دیوچه و نگیه ماند شاه گران خاطر شده پرسید میان خرد خراسانی فرق  
 چیست گفت دیوچه و بالش شاه از کمال بگذرانیده گفت تا آتش کشیدند اکثر ظرفت زرین کوسمین بود شاه از مولانا  
 پرسید که ملک خراسان را مثال این تکلفات رسم هست یا نه گفت اگر چه این تکلفیات از قسم طبع و کاسه نیست اما در  
 کاسهای آنجا آتش بیشتری باشد شایر این سخن که خوش آمد گفت خوش آمد بعد از عنایت و رعایت بسیار رخصت  
 معاونت فرمود مولانا مظفر و خراسان اعتبار تمام داشته او را خاقانی دویم می گفتند دیوان خود را وقت مردن در  
 آب انداخته که بعد از مظفر کسی قدر سخن مظفر سخن او در بیانت خواجه مجد الدین بکارم اخلاق انصاف داشته دولت  
 حضرت جلال الدین اکبر عذبات متفرقه معجز و بسیار میگردد و تا در گذشته معجزه همچون زبان حال در ایام در دست  
 لیلی گویان بگردادی میگشت می گشت همیشه بر زبانش لیلی لیلی می گفت تا زبانش می گشت سه پیوسته  
 بیاد لعل شیرین فرماده میگردد و تلخ کامی فرماده جان داد نیافت کام دل از شیرین شیرین میگفت جان تلخی میزد  
 قسامی چند وقت در بهرات بسری برد پس متوجه سیستان گردیده در صحبت ملوک آن ملک آسایشها دیده و هم در آن  
 ایام مولانا والی بان و یار وار شده در جوش گفت سه بیچاره دل چو نقل هر روز من کرده از فرش غارت صد مضمون کرده

چون محرقہ حقہ باز ہر گتہ کہ دیدہ در کوش بنیادہ و از دہن بیرون کردہ جمعی از معتقدان مولانا ولی شہی مسرہ بر وی  
گرفتہ بزعمی چند بجز وحش سافقتہ چون مری چند داشت گزار کردہ و بفرہ آورده و در آن ولایت روزگار حنا یافت و  
باجل طبی در گذشت این اجسام در تذکرہ دولشاہ گفتمہ کہ او از خوانست و در ہرات مسکن داشتہ تا بیخ جلوس ملک  
شمس الدین بکرت غلہ ملک یافت طرفہ آنکوی پیش از دو ماہ نامذ جام مقام یا نام است در یکی از کویہای وی  
چتر است کہ در تائبان مام بیخ می بندہ و در زمستان ہنس در غایت گرمی است از نیکان انکان است شیخ  
لاسلام احمد جامی قطب عارفان بودہ شیخ ظہور الدین عیسی کہ در ملک فرزند ان آنجناب نظام داشت در کتاب  
رموز الحقایق آورده کہ بر وقت پورم شصت ہزار کس تو بگردند او را ایزد تعالی چہل و دو ہزار نفر است کردہ بودسی و نہ  
پسہ اکثر ایشان بصفت علم و عمل آراستہ با آنکہ امی بود چہار صد کتاب تصنیف کردہ شش ہجرت علم شریعت و طریقت مثل  
رسالہ سمرقندی و انیس النابین و سراج السائرین و مفتح النجات و کار الحقیقت و کتاب الاشعار و ایچہ در میان  
در دیشان و صوفیان موجود باقی و در قدرت چکیز خان فوت گشتہ شیخ در سراج السائرین آورده کہ من در بیست و  
دو سالگی اکبر داراست نمیتوانستم خواندہ خدا تعالی از فضل و کرم خود چند ان علوم کراست کردہ کہ در عصر خویش ہیچ عالم  
بر من جملی نمیتوانست گرفت و سیدہ تا کاغذ تصنیف کردہ ام کہ در پیش ہیچ استاد و مری سخن آندہ ام از اجنی علی صغر  
عابدی نقلست کہ شیخ الاسلام وقتی بکوبہ پایہ نامق بود پدروی خواجہ ابو الحسن ناوانشد خبرش گردنتا آمد فوت شدہ  
بود در نور و فوت تازہ کرد و نماز پیشین بگذارد و بر بالین بر پشت و عاقلست سوز گشت و در مناجات است او گفت  
خداوند از جگاہ تو مرا این توقع نبود کہ پد مراد در بیست بری و حال او بر من ظاہر نہاشد و در مناجات تا نماز دیگر چہنجا  
بود بعد از ان دست دراز کردہ ز شیخ پد باز کرد بنشست و سخن گفتن آردہ گفت بدیدم احوال آنہاں و بجا بسمہ آن بید  
کرد کہ پسہ سکنہ کہ گفت ای پسہ باید کہ گفت اول تو بکن دکہ شہادت بگو خواجہ چنان کردششس رموز دیگر  
زیستہ در گذشت پور بجا شاعری با قدر و بجا بودہ آغاز کار در خدمت خواجہ وجیہ الدین ظاہر فرید زندی پسہ برده  
احوال نائل بوسطی داشت بتدیج از منظوران خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان کردیدہ و آسا شہادیدہ اشعارش  
اکثر در طبیعت واقع الامام الاجل نظام الدین الکتاب با جو فضل ہمیشہ ریاض فصاحت، از زلال فریحت  
او نصارت باقی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی پس از وصول بسن رشد و تمیز بمقتل کمال اشغول گشتہ  
در اکثر علوم لوای مہارت بر او زحمت و بنا بر لطف طبع ریاض فصاحت نظم را صاحب نظارت گردانیدہ مقامی از ان  
بالا تر تلاش می نمود تا در طلب انگیز متنبس شدہ دست ارادت بشیخ سید الملک و الدین الکاشغری دادہ و میگردد

در ریاضات شکر کشیده برادر کسید صاحب ششحات آورده که عبدایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده  
منسوب بجله دشت اصفهان بنا بر نواب زبان از وطن برآمده در جام توطن گزیده مولانا در خزر و جام سوز گشت  
و در سن هشتاد و یک سالگی بسال هشتصد و نود و نه انتقال نمود مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات در پرا از حروف  
کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و ارادت مولانا از آن بیشتر است که درین مختصر گنجد مولانا عبد الله باقنی  
خواهرزاده مولانا نور الدین جامی بوده در نظم مثنوی از شاعران عصر کون سبقت برده تمام خمسه را متبحر نموده در برابر  
سکندر نامه ظفر نامه نیوری بنظم آورده در نهصد و بیست و هفت نموده تا بخش عزیز می چنین گفته است تا بیخ فوت  
او طلبیدم ز عقل گفت ما از شاعر شهبان و شمشیران طلب و دیگری جامی ثانی چه شد یافته مولانا ذوق شاعر  
با ذوق مائل بود اصلی است تریست حصار است در غایت حصانت مضافاتش در نهایت نیکوئی است مثل زاده و  
چندیکه سواره مردم نیک ازان دو مکان برخاسته اند شیخ قطب الدین حیدر قطب وقت بوده و حیدریان  
بوی منسوبند ابدال سنجان شاه سنجان این رباعی در حق وی انشای نموده است رندی دیدم نشسته بر کعبه  
نه کفر نه اسلام و نه دنیا و نه دین نه حق نه حقیقت نه طریقت نه مجاز و اندر دو جهان که بود ز سره این چه در تالیخ  
سبار کشایی است که در شاه ابدالان می گفته اند مظهر آثار مجید و امور عزیز بود در تالستان با تش در می آمده و  
در زمستان میان برف می نشسته گاه ویرا بالای قبه یا شاخ درختی می دیدند که صود و طیور بران شکل بودی با شیخ  
نظام اولیا نقلت که شیخ حیدر با بلیان خود می گفته که ای عزیزان از مغلان بگریزید که با پیکیزقان در دیشی است  
از درویشان خدا که مرا با و تاب مقاومت نیست و این مغلان بجمایت وی بسیاری از ولایت خواهند گرفت  
و چون این سخن بگفت در ششصد و هشتاد و نود و یک گشت ابو عبد الله محمد بن عبد الله الجندی در سلک اناضل  
عصر انتظام داشته و از کمال فصیحی در هر سیزده شمس الدین چندی شمس فلک بلاغت مقرر آسمان سعادت بود  
ریاضی و در جمع شورا با نام ایام ابو الفارسی سلطان حسین میرزا شمرط بود و با اشاره اش و قالمح زمان او را نظم کرده  
در صینی که ابو الظفر شاه اسماعیل صفوی منسج فراسان نمود تاریخ را امیر المومنین حیدر علی بن ابی طالب یافته و فتوحات  
زمان ایشان را بنظم آورده و فرودی بنیابت که کم سخن و چرب زبان بوده و قتی متبع خواجہ حافظا کرده نابینا شد و قندی  
همیشه بیاحت گذرانندی و ملازمت عاقلان لازم گرفتی ظهوری باوصاف مسکده متعین و شاعری خوش ترکیب بود  
بعضی بر شیزی نوشتند از مشاهیر شاعرین در وادی نظم و نثر سحر آفرین بدکن آمده در خدمت ابراهیم عادل شاه قندی  
عظیم یافت او و ملک می هر دو خواجہ تاش بود و با هم کمال سودن داشتند و اگر کتب بشارت یکدیگر تصنیف

کردند چنانچه مولانا ظهوری در دیباچه خان خلیل سپهر و عدیل ملک الکلام است و این سرودسوزنشات بنام  
 ابراهیم عادلشاست و سابقینا در بنام نظام شاه والی امرنگر گفته و چند ترجمه فیصل پر بار از نقد و جنس همدان یافته گویند  
 وقتی نظام شاه صلح باورسانیدند در قهوه خانه بود یکید طلبیده استند قلم برداشته بر شوق کاغذی نوشتند تسلیم کردند  
 تسلیم کردم و فاش در دکن است امیر حسین کفری در شکسته نویسی هنگامه بسیاری از شکسته نویسان در هم شکسته در  
 شونیز مضامین تازه بکار برده مولانا سلطان حسین در سلک مردم صاحب ادراک نظام داشت و گاهی  
 شوری می گفت مشهور حدس از نظم بقول عالم و کعبه حاجات طوائف بنی آدم است این ولایت در از منزه سال بقیه طولک  
 اشتباه داشته طویش صبل عرضش او را در مجمع الزواب مرقوم که بنواهی طویش بر تلکوه چشمه است شب جو آوازائی نائل  
 از این بر آید در ایشان شب جو ایجا احیا کنند بعضی شعر و گاو و اسپ آبی را دیدند که از آن چشمه بر می آمده و باز در و سیرفته  
 و ایضا در حد طویش زمینی است که یکسفر جل او صد و پنجاه من شعر و بیست تاباران طویش بن بود چنانچه در شاهنامه  
 منظوم است و امر و زانجا که مشهور است نور امام شهری بود سخنانا نام از توابع طویش در احادیث آمده که هر کس از  
 سر ارادت زیارت آن مرقد محط کند ثواب بیفتد حج در یابد در جو شهر من از فیض آثار سیر علی آموست که هر کس بر آن مرقد  
 سوگند دروغ خورد البته پاک گردد و هشتم بدوا زده بلوک است بمخله بلوک اخلاص و ابشاران نیز از جانی نیک آندیاگر  
 از مردمش احمد بن مسروق از انقلاب بوده و باقطب الهدی صحبت داشته گفت تقوی آنست که بگوشت چشم لذات  
 دنیا نگری و بدل نیز تفکر کن ابو نصر سراج در اطوار و الفقه می گفته در فنون علوم کاملی بوده از وی نقل است که هر چنانچه  
 از پیش قبر من بگذراند منفور باشد بکم این اشارت اهل طویش جناب زاپش خاک دی آورند و زمانه به آنگاه برسند  
 معشوق طووسی از عقلای مجانبین بوده و نماز نیکه کرده امام محمد غزالی میفرمود که روز قیامت صدیقان را این کتاب بود که  
 کاشکی خاک بودندی که محمد شوق قدم بر آن نهادندی روزی در جامع طووس آمد شیخ ابو سعید مجلسی بدینست بندی برقیان  
 شیخ ابو سعید خاموش ماند بعد از ساعتی گفت ای سلطان دای سسر و رنبد چنانیکه که بند بر آسمانها زمینها نهی دای  
 شیخ ابو بکر بن عبداللہ السراج از اصحاب شیخ ابو القاسم کرکافیت از وی پرسیدند که و پدر را مطلوب را بچه  
 توان دید گفت بریده صدق در آئینه طلب گفت تو کل آنست که سنج و علم را جز از خدا زمین حجت الاسلام محمد بن  
 احمد الغزالی شافعی مذہب بوده احوال پیش شیخ احمد اذکان کسب علوم نموده پس از آن صحبت امام الحرمین ابو السعالی  
 بون را لازم گرفت تا در جمیع علوم کامل گردد چنانچه وقتی کتاب سنجول تصنیف کرده با امام الحرمین عرض کرد گفت مرا زنده  
 در کور کردی بدتالیف تو تصنیف مرا پوشید و چون آوازه منتشر شد خواج نظام الملک وزیر ویرا با عز از تمام

طلبیده قدری در سه نظامیة تقویین نمود و آخر ترک همه گفته سالکند بره و تفرید گشت آوردند که او نهاد و در دفع علم خواند  
بود که شاید کشادگارش در یکی از آنها باشد و چون از شیخ پام سطلبش بجهول نامنا میدرجوع باهل تصوف کرده در خدمت  
ابوعلی فارمدی یافت آنچه یافت پس عازم حج گردید در حین معادوت بمشق چند وقت بسر برد و احیای العلوم و جوهر  
القرآن را تصنیف آنجا کرده در بیت المقدس شد و تصدیق فرمود و بعد از آن بوطن خویش آمده در سه بیت طلباء و  
خانقاه پواسطه صوفیه بنا کرده روزگار خود را بمشروبات اخروی صرف مینموده تا در پانصد و پنجاه هجری از سفر قبادار البقار حلت  
فرموده تاریخ ولادتش چهارصد و پنجاه بود آوردند که ویرانه صد و نود و نه تالیف و تصنیف بوده و گاهی بنا بر جودت طبع شریکین  
شیخ احمد عزالی از اصحاب شیخ ابوبکر بسندج تصانیف معتبره در سال بسیار دارد یکی از آنها سوانح است که لغات شیخ  
فخرالدین عراقی بر سخن آن واقع یکی از فضول سوانح این است که معشوق بهمه حال خود معشوق است و بکس در نمی یابد که  
خود را دارد و لاجرم صفت او استنباط شد و عاشق بهمه حال خود عاشق است و همیشه معشوقش در یاد بنی افتخار صفت  
او بود در شرح دیوان آمده که با نام احمد گفتند تو خود را در رویش بنداری و چند طریقه اسپ و اشتر داری فرموده است  
ای شیخ طویل را در کل زده ایم و نه بدل آوردند که اگر اولیا میل مال کند برای راحت فقر است چنانچه آبی که بقوت از چشمه  
چو شد و گاهی که بر او افتد آن آب کی گذارد که گاه بچشمه راه یابد و زیتین بشابه آست در دل عارف بنشاید چشمه دنیا  
بمنزله گاه گاه مجاری احوال خود را بنظم بیان می فرمود ابو عبد الله ترغیبی از اجداد شیخ طوس نام وی محمد بن  
محمد بن الحسن بابوشان خیری صحبت داشته پس در کتب جنکین و ثلثاته فوت کرده قال طوبی لمن کین له و سید ابی غیره  
قال ترک الدنیا لکن جمیع الدنیا قال الله تعالی بنده خود را از معرفت خود چیزی بدید و بان مقدار بلا بروی  
کمار و تا بقوت آن معرفت بلا را بروی دارد و گفت در باش از تیز در خدمت کسانی که ایشان را در رغبت ممتاز گران  
قلمبر نمانده اندیش همه از خدمت کن تا مراد حاصل شود و معصوم فوت نگردد با محمود طوسی از مریدان شیخ  
عبدالله بوده وقتی شیخ عبد الله حسی در رویشان را در اربعین نشانده بود و یکشب خادم خانقاه را گفت که اشب دو  
در پیش را در وی توی خواهر رسید واقف باش که بخودی نکنند و از خلوت بدون نزد خادم حاضر بود تا گاه  
با محمود و نوزده زن برون جنت و یک در پیش دیگر که نام وی هند و الیاس بود در عقب وی برون جنت حنادم  
در پی ایشان دیده هند و الیاس را رسیده گرفت و با محمود در بکوه صحرا نهاد هند و الیاس کسب تربیت و سیاست  
شیخ فی الجمله کمال آمد و با محمود و همپان مجذوب ماغز از وی خوارق بسیار ظاهر شد و خواب نظام الملک از کافران  
زمان دو اسیان دوران بوده در یازده سالگی حفظ قرآن کرد و باین شادان روزی چند با بیان رسانید آخر

از دست بگریخته بخدمت چو بیگ سلجوقی پیوست وی شیر صاحب تدبیر الب اسلان که برادرزاده اش بود گردانید  
 الب اسلان چون شاه شد امیر الملک کنده ری را کشته وزارت باد و اقامت سی سال بدان قیام داشت  
 مشغول است از خود خواجه که گفت در بدو حال که لازم الب اسلان گشتم اورا سفری پیش آمده مرا که استقامت  
 استعدا سفر نمودم و در حین غلبه فکر و مضمون کرده مسجدی که در آدم کوری فریاد بر آورد که در اینجا کیست من مشغول  
 نماز بودم جو اشش ندادم ویرا چون خاطر جمع شد که کسی نیست بنزدیک محراب آمده کوزه ملو از درام بیرون آورده  
 درمی چند بران افزوده باز در آنجا دفن کرد بعد از آنکه که بیرون رفت من آن نفوس را برداشتم در وجه ضروریات  
 سفر بکار بردم چون بوزارت رسیدم روزی در بازار کورنکور را دیدم گفتم تا بخانه اش بروم پس بخلوت طلبیده  
 بتقریب پرسیدم که زر کم کرده را یافتی یا نه گفت حالا یافتم گفتم چگونه گفت واقف آن زر جز خدا کسی بخوده  
 که من با حدی نگفتم چون ایشان حالا یاد دادند یقین است که اطلاع داشته باشند پس یافتیم آنچه کم شده بود و زیر گفت  
 آنجا در ابرو اندام الفصد در آفر خاتون سلطان ترکان خاتون بنابر نفاذ و خفیه سلطان گفت نظام الملک  
 و دوازه پسر دارد ولایت بایشان داده مزاج سلطان برگردید پیغام داد که اگر ترا در مملکت شرکتی باشد باز نما و الابل  
 اجماعتی من بعض ولایات به پسران چراد می اگر ازین شیوه بگذری چنانچه اولاد ات از پیش دوستدار از سر بردارند  
 خواجه جواب داد که وزارت من سلطنت سلطان و اسبه است سلطان در غضب آمد فرمان داد که دیوان خاتون  
 تاج الملک می تحقیق مهابت خواجه پردازد مقارن آن حال سلطان از صفایان جانب بغداد در حرکت آمد و خواجه  
 نیز از عقب وی توجه نمود در انشای راه یکی از خدایان حسن صباح رحمی جان گزای بوی رسانیده در بیت چهارم  
 رمضان سنه خمس و ثمانین در بهانه که سلطان بغداد رسید از فوت خواجه خبر یافت تمام امور وزارت را بخواجه  
 تاج الملک داده خود بشکار رفت و در سیوم سوال سالی مذکور در بعض کشته بغداد سعادت نمود و در منصف ماه  
 بعد از شهادت خواجه پیچیده روز در گذشت مغزی در آن روز این قطعه بگفت سه رفته در یک مد بفرزوس بین سبزه  
 شاه بر نازدلی اورفت در راه و گریه کرد تا که تهریزدان مجرب سلطان آشکاره تهریزدانی بین و عبور سلطان نگریه فرمودی  
 اندوپی بوده شاداب نام و منصور اسم داشت کنیتش ابوالقاسم چون تولد شد پدرش فخرالدین احمد بکواب دید که منصور  
 بر بامی بلند بر شد و بر چهار طرف نوزده دانه هر طرفی آوازی شنید که تعبیرش این کرد که آواز چهار کمن عالم  
 رسد در ایام دولت سامانید و قی آنک زبانی بنظم شاهنامه برداخته گشته گردید چون نوبت آل ناصر رسید و نوبت  
 سلطان محمود آمد بنظم آن کتاب میل فرموده مغزی شکاف و تکلیف هر چند وقت حکایتی از آنجا میگردد چون آوازه خواش

سلطان بجز حجت رسیده نزد کسی از جنگ فریدون و ضحاک مبنی چند تنظم آورده همه کس پسندیدند سلطان شنیده  
 زمان طلب فرستاد نزد کسی چون بشهر درآمد قضا را به بابک ندیم سلطان باز خورده بنزد او فرود آمد و در جانب  
 داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بابک داد سلطان دیده پسندید و با حضارش فرزند او چون مجلس رسید در پیش  
 گفتن امتحانش فرمود و مورد قبول گردید حکم شد تا در سلطنتش برای فرود کسی بیاورند سر و استال که بنظم می آورد  
 بنظر سلطان می رسانید نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فرود کسی شاه نامه را در طوس گفت وصله آنرا اینچنین است  
 که چهار دفتر خویش سازد آن کتاب را بوزن آرد و دو پای مروی خواجه بزرگ احمد حسن آنرا بگذرانند سلطان حجت  
 صل آن با ناز عان خواجه اندیشیده جدا گفتند که پنجاه هزار دریم کافیت نیر آنکه فرود کسی مروی را نقض و سوزانست  
 چون سلطان بصب عالی داشت این تکلیف در گرفت و از پنجاه هزار دریم سی هزار موقوف کرده فرموده است بیت هزار  
 درش فرستاد او آن مبلغ را کماهی و تقاضای داده چنانچه در اکثر کتب مذکور است چند در سوزی گفت و بطبرستان شد  
 و سپید شیر داد که از نسل بزرگ و شهریار بود بدید و گفت این کتاب بنام تو کنم چه همه آثار و اخبار اجداد است بنهاد  
 ویرا بنواخت و گفت محمود خداوند منت شاهنامه بنام وی را کن و روز دیگر صد بیت هزار دریم بوی فرستاد  
 و گفت بجز او این بجزست و دل خود با وی خوش کن پس آن پنجاه را بشت فرود کسی چند بیت در عذر خواهی گفت  
 اکثر شوا ویرا است و ندر زیاد شرح حالش موجب اطباء دیده از احوال دیگر مختلف احتراز کرده برینقدر اکتفا نمود  
 اسدی بعضی استاد فرود همیشه میدانند و میگویند که چهار هزار بیت آفرینشاه استقمن حال استیلا ی عرب بر عجم  
 وی با اشاره فرود کسی گفته اما چندانی بصحت نه پیوسته شایدهی و شاعری اسدی مثل شکر شاسب ناریست که  
 از نکت تا انجام چیده و سره است خواجه منصور در سلک کافیان زمان انتظام یافته و در خدمت امیر خدائی  
 داد بسیر کرده بعلت مصادره اسفندیار گشته در صحن که مجلس موت بر او عارض گردید این بیت بد فرستاد  
 رمعی پیش مانده است زیار غمت + قدمی رنج کن ای دوست که در میگردد + آسیر بنا بر رقت بدیدنش شد صاحبش  
 بر سر دیوان احوالش از عزیز بی پرید این بیت دی خواند منصور ز غم پرست و ارادت + از جور تو و  
 جنای مردم + مولانا سلطان علی در خط نسخ و تعلق از شهران چاپلوانده گاهی بسوز گفتن میل سیکرده مولانا  
 عبدالصمد اکثر خطوط را در رغایت جودت تکریر می نمود و شورا نیک می گفت میرزا صخر خواجه تاش نظم و شعر  
 بوده مولانا مانی از منظوران ابوالحسن میرزا پسر سلطان حسین سیرزانی با لفظی بودده نظم خوشی می بست  
 اشرفخان میرمنشی تاش محمد اصوا از سادات حسینی است بدرگاه اکبری مسلک در هند در نگذشته و در شوش



بهارنی داشته نگاه گاهی شوگفتن را علاوه کمالات کرده احمد میرک صالحی از نیکو طبیان آن شهر و مکان بل از  
 اعیان خراسان بوده در سلک ملازمان شاه طهماسب رسیده و ادال حال مایل بوسطی داشت تا آنکه مکتوبی از ملک  
 روم رسید مخرجه بهاریت مشکله تازی در ترکی بهیچیک خواندن نتوانست شماره الیه بی غور از بر خواند پس بکتابی نام  
 ممتاز گردید پس از چند وقت بوزارت ولایت خود مرخص گردید و احوالنا بشوید و اخفی محمد میرک صالحی برادر اعیانی  
 احمد میرکست و در دست او دست بزار در کس مروی کرده گاهی بشویم تلاش میکرد مولانا عزالی ابتدا بدکن دار شده  
 چنانچه باید اختر مرادش صورت نمود علی قلیخان زمان شخصی را با چند کس آب و هزار روپیه بوی فرستاد و بهایش  
 در خواست نمود و این قطعه که عین کسر عزالی اشاره به هزار است نوشت **ه** ای عزالی بکن شاه بکن که سوی بندگن  
 بچون آئی چونکه بقدر گشته آبناء سر خود گیر و زد و بیرون آئی بدین سالها باونی بود نفس بدین راه در زمان نظم  
 آورده در عوض بجز مبی یک علانی صلوات وقت گشته شدن خان زمان بدست ملازمان اکبر شاه اقتاده از  
 ستور انشد و بقطاب ملک الشوانی رسید بعد چند برک نجات در گذشت در سر کینج گجرات مدون است **ه**  
 بود کینج عزالی از منی مد منش خاک پاک سر کینج است بعد یک سال سال تا کینش **ه** احمد آباد خاک سر کینج است  
 عدد اشعارش بقدر هزار است از منشورانش اسرار مکتوم و رشحات الحیات و مرات الکائنات مولانا ابن علی  
 واقع تخلص در کن آمده با بابت رسید **ه** شد مکرر بهر اوضاع جهان پیش نظر جزم عشق که تا هنر مکرر نشود  
 شیخ رباعی بکلمات صوری و معنوی مملی بوده کلاش از نظم و نثر در نهایت غنوت واقع میر عرش شاه بسیر ضیه  
 و شیم رضیه موصوف بنا بر سوز و نای طبع شوگیف میر باقر ولد میر عرش شاه بر مطالعه بعضی متداولات گشته حسن کلام  
 استعداد تام در شعر نظم بهر سائیده مولانا عبد العلی سبحان در سلک خوش طبیان زمان انتظام داشته در اشعار که  
 مطابقت خوش بکار میرد منتهی کاسه تو سیاه دیک تو سفید **ه** از آتش و آب بریده اسید **ه** آن شسته  
 منی شود مگر از باران **ه** و این گرم نیشود مگر از خورشید **ه** ای خواجه که عمر تو فزون از شصت است **ه** بر خوان  
 تو هرگز بکسی نشت است **ه** همان مکرش کینگیر خان است **ه** کار از همه عمر کسی نشت است **ه** در ویش نظام  
 از مردم با نام **ه** منقام است بشیوه در ویش روزگاری گزاید گاهی شویم میگفت قاسم ارسلان از مستعدان  
 زمان بوده در دقائق خطا نویسی و خوشنویسی فائق بر مکنان و در شیوه تاریخ گوی و شورا چچ بر افزان وجه  
 تخلصش آنکه پیش ارسلان نام داشت یا از اولاد ارسلان جاذب است که از جانب سلطان محمود حاکم  
 طوس وغیره بوده این از ملازمان درگاه اکبر است محمد ششم مروی مردم دیده هنر دیده مردم صاحب نظر بوده

گاهی زبان بشو آینه میگرد و مولانا محمد رضا بطبع سلیم لوی شاعری خوش اغراضه اقدسی بلطف طبع و وقت سخن  
 ممتاز از همکنانت لغتی پیرزاده مزاج و دست نشینین گفتار بود در هند پرورش ملازمت و تجارت بسیار گذرانده  
 میر عزیزی و نسبتی و میر عرب بدیهی از سادات رضوی و الفقی و تادری که در عهد اکبر بندهم وارد شده  
 از جمله شورای آن دیار اند شنائی حواجی حسن نام بصفت حسنه القاد داشته در اختراع مضامین دقیقه بطور  
 قصائد انگشت ثانی روزگار بوده حکیم ابو الفتح از روی ظرافت او را نیکی مادر زادی گفت در او اول بخدمت سلطان  
 ابراهیم سیرزای صفوی تخلص بجای بسیر پیر پس بپند افتاده از درگاه اکبر بادشاه نوازش یافت مشرفی  
 مرزا ملک نام شاعر کامل مترسل بود پسندی با حسن خان شاعر بسیر سیرده آذربایجان در خدمت شاه عباس  
 ماضی انتظام یافته حاصل شاد و با زمان از اعیان سادات مشهدش است خادم روضه رضویه بوده در عهد جهانگیر  
 بنده آمده اعتبار بسیار بنده مدنی محمد حسین از اکابر سادات مشهد است نوکر شاه جهان بادشاه بود و در بنگال و سیکندرنه  
 با مرزا صادق مصنف کتاب صبح صادق اخلاص داشته و اشعیر رضی نام زبانی بلج و کلامی فصیح داشته بنده  
 رسیده از شاه جهان بادشاه و با شاهزاده در اشکو و نوازشها یافته صد تومان صلح این بیت یافته **تاک اسیر**  
 کن ای ابرویان در بهار و قطره تانی می تواند شد چرا گوهر شود و بعد چندی در دکن بخدمت قطب شاه پیوست و  
 آذربایران مراجعت نمود و راقم مرزا اسعد الدین محمد نام پدرش حاجی غیاثا بنده تجارت میکرد و مرزا اسعد الدین محمد  
 بخدمت اسلامخان شاه جهان حاکم بنگال در غایت اعتبار و حرمت بسیر و بعد مدتی بزمسان رفته و وزیر پرات گردید  
 میر سیرکی لقب نیافته از سادات رضوی مشهد است ابراهیم خان صاحب شیراز او را ملک الشوکره بود و مولانا  
 حسین کاشی روزی سطلی پیش میر خواند میگفت این چیزی نبود که ما را از باور ارد مولانا گفت چیزی شمارا از  
 جا در آورد و ال چوب ساربان است تمشیل عزیز می شو پیش محمد و می خواندی بنا اقصای گفت این کلام ناخنی بدل  
 زده گفت من شوربای شما آوردم نه ببرد پلنگ که ناخن زنده حجت مرزا مهدی نام شاعری سودن صاحب  
 دیوان است صالحا شهبندی شاعری بوده که دیوانه اش بیگانه اند میر عزیزی شاعر سودن است است که محمد  
 قاسم نام درین طلاگون ما بر بود قاسم دیوانه شاعر پر جودت شاگرد مرزا صاحب است احسان یقیما نام از  
 فصیح البیان آنجا است رضا صالح متقی شاعر نیک طبع بود رازی در اصفهان متوطن بوده زبانی بلج داشت  
 مسافر ملتی در صفهان بکویت درویشان گذرانده مرزا صالح شاعر صافی طبیعت ببلاد تجارت وارد میشدند  
 ظفر از سندان زبان و منشی سرکار شاهزاده مراد بخش بن عالمگیر بادشاه بوده در اوای شریعینا داشته

نشانش عالمگیر و اشعارش دلپذیر عارفان از شورای شهر مشهد است نظیر از بی نظیران آنجا است و اصفت  
 ملا ابراهیم نام از شاعران نامی است مرزا ابراهیم است او در مشهد با مر قضا قیام داشته و شونیکو میگفتند شاپور  
 طوشن صبل عرضش لولا از شهرهای مشهور خراسان است بعضی از بلخیه طهورت میدانند اما شهر آنکه شاپور بن  
 از شیرینا کرده صاحب گزیده آورده که آرد شیرینا را که این کرمان و سیستان است بساخت و شاپور یکم غنبت آنرا  
 از وی در خواسته او مضائقه نمود و فرمود که تو نیز شهری بنا کن نشاپور ساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا از شاپور  
 میگفتند تا بعد و ایام نشاپور شدند بزبان فرس شهر است در عجایب الخلفوات آمده که نشاپور را ایران شهر خوانند  
 و صاحب عجایب البلدان آورده که در از منزه سابقه آنرا اهدات البلاد می گفته اند چه کسب آب و هوا کیفیت کوه و صحرا  
 در تمام خراسان مثل او جانی نیست سگرت بزلله خراب گردیده در محلی الغراب معروف که در آنجا آسیای بوده که پوسته  
 بادش میگردد اندیم هیچ اسناد در صلاح محتاج نبود هر گفتمی سخن یونس نالیست نالیستادی تا مقصودش حاصل شدی چون  
 باز گفتمی سخن یونس نالیست استادی در مسجد جامع آن حوض سین ساخته بودند که چهار صد کس گرد آن می نشستند و وضو  
 می ساختند در پانصد و بیست از دست حشم غزنوی عظیم در آن شهر راه یافته در ترجمه همین مذکور است که بسال چهار صد و یک  
 در دبر تبه محط شد که صد هزار آدمی از پیر و جوان بگرستگی گذشته یکی از سفارت پیر شیخ ابو طیب که یکی از دانشمندان  
 آن بلده بود درآمد گفت در آن ایام شب هنگامی از ظلمان کوچ میگذاشتم ناگاه حلقه کندی در طلق من بند شده کار  
 بسره اختناق رسید یکبار مجوزه دوید بر دوزانوی خود را چنان بر خنجرین من زد که در پیش شدم آنوقت پیش  
 آدم که همی بر سر من آمده آبی بر دیم پاشید لایه آنجا که سر وقت من رسیده بود در بیت روز صاحب فراموش بودم  
 چون بقدری صحت یافتم بقصد ادای فریضه حج گاهی سوی مسجد شدم و بنا بر اقامت اذان بر منار بر آدم نگاه مکنیدی  
 گرفتار شدم و ستایم و قایم حیات شده عوم سرد ستار داده جان بر دم در غلبه جنگیر چنان چنان خلبند که دیگر بحالت  
 اصلی نرسید و دوازده روز شماره مقتولان آن شهر کردند هزار و هفتصد و چهل هزار کس بحباب آمد از نفاس آن شهرگان  
 فیروز است دیگر ریو اچی که بدان لطافت و بزرگی و هیچ ولایتی نشان زده اند مولانا حسین اسفزاری در تاریخهای  
 آورده که وقتی جهت از خلفا بنوعی ریو اچی از آورده اند که بوزن سعه من بود و یکی از کوههای فیلیا پورچیت  
 شیخ ابوالقاسم که کان روزی بر بادیان سوار شده بران چشمه رفت و او را باز بسته بنام مشغول گردید و اسبی  
 از چشمه بر آید بادیان جفتی خورد از آن بدت بهبود کرده غریب بی نظیر بوجود آمده شیخ بان طبع دیگر باز بادیان  
 بران چشمه بر یک تاکه اسبی از چشمه بر آمده که را با خود رانده بچشمه در رفت و ناپدید شد شیخ هر چند که را فریاد

فائده کشید باین وجه بقیش کرده کان مانده مردم نیک نیشاپور از خود هدیه و نذر بنا بر التزام قائده بیکر چندی که عظیم  
شهر نیشاپور می کند ابو حفص حسد او بادشاه مشایخ بوده گفت خوف چراغ بود که خیر و شر آن توان  
گفت نفوذ دست نیاید تا دادن دوسته از گرفتن نداری گفت از مصیبت کفر آید همچنان که از سب مرگ  
گفت ماصی برید کفر است چنانکه زهر برید مرگ عثمان خیری اهل طریقت گفته اند در دنیا چهار مردند که پیغم ندارند  
ابو عثمان خیری در نیشاپور جنید در بغداد ابو عبید الله جلاد در شام عبدالله در ری گفت مرد تمام نشود  
تا در دل او چهار چیز برابر نکرده و عطا و غز و ذل گفت عاقل آنست که از هر چه میرسد پیش از آنکه در آن افتد  
کار آن بسازد و حمد و ن قصاص و تقوی چنان بود که شبی بر بالین دوست بود در حالت نزع چراغ بنشانند و گفت  
این ساعت از در آشتی روان باشد سوختن آن گفت من نیکو خونی را ندانم الا در سخاوت و بدخونی را نشناسم  
الا در بخل ابو علی و قاق امام وقت خود بوده آوردند که امیر علی حاکم کرمان از وی پسندی در خواست گفت تو  
مال دو دست داری یا دشمن خود امیر گفت همه کس مال را دوست دارم شیخ گفت چرا مال خود را در دنیا نگذاری و منظره  
که دشمن نتست با خود با خیرت بری ابو القاسم نصر آبادی شیخ اهل حقان بوده گویند چهل حج بر توکل کرده بود  
یک روز در که میرفت سگی راتش زد و گرسنه دید گفت که میخورد چهل حج بیک نان یکی آمده نانش داد و چهار بوزید گواه  
گرفت وی آن نان پیش سگ افکند صاحب واقف آن بیدار از گوشه بر آمد و شش چند بر شیخ زد و گفت ای  
احسن پنداشتی که کاری کردی گفت پر دم هست بهشت بدو کندم بفرزخت در یک نان هزار دانه پیش آست  
گفت هر که شکر نعمت زیاده کند نعمت او زیاده کند هر که شکر نعمت کم آورد محبت موافقتش افزون کنند احمد  
حرب زبده زناد قبله عباد بوده یکی معاذ رانی وصیت کرده که مادرش وقتی مرغی جهت دی بریان کرده بود احمد  
گفت این مرغ روزی بر بام مسیای که لشکری بوده رفته و دانه چیده حلقه ترانشاید ابو احمد فرقیش از اکابران  
اهل تقوی بوده روزی اصحاب از وی وصیتی خواستند گفت بر کسی روید که او شمارا بهتر از من باشد در کس  
گذاردید که مرا به از شما بود از وی پرسیدند که بنده بچه چیز دوستی خدای تعالی حاصل کند گفت بوشنی آنکه خدا دشمن  
داشت گفت تقوی حسن خلق است ابو حمزه در تذکره الاولیاء آمده که روزی جنید ابله کس را دید که برگردن  
مردم می جست گفت ای مرد شرم نداری از این مردمان ابله کس گفت مردمان که مانند مردم آنهاند که در شونیز  
بخلوت نشستند که بگرم بپوشند گفت بیادتم تا شونیز به ابو حمزه آورد او که کذب ملعون زیرا که او بیانی حسدا  
از آن نزدیکتر از که ابله کس را بر حال ایشان اطلاع افتد گفت توکل آنست که با خدا و بر خیزی از شب بادت

نیاید و چون شب شود روز از یادت رفته باشد گفت عزیز آنکه از الفت متوحش باشد ابو بکر قرآن از احکام  
 مشائخت شیخ عمر گفت اگر من ابو بکر را ندیده بودم صوفی نبودم ابو عمر رخصت داد از اکابر مشایخ بوده گفت  
 بر که راست بایستد بیکس یادگرنش گفت تقوی صبر کردن است در سخت امر یعنی تیره و نیشاپوری پیری بود  
 بزرگ از صوفیان ملاستی با خادمی جای زنت ویرا آنجا قبول عظیم شد و مردان بسیار دیدند از آن بر شیخ آمد  
 بسر بالان شده بند آزار بکشوده بول آغاز کرد و چنانچه جاریش و جامهای آن جمع بیاورد همه از وجودش شد و  
 انکار کردند پس بچند رفت و خود را داشت و آنجا دم را گفت که انکار نکنی که بیک بول آنهمه بجوم را از خود رفع  
 کردم که موجب رعوت شده بود خالوی نیشاپوری احمد نام و پیر امری بود محمد بن حسن نام همه دنیا می خود بودی  
 پاشیده بود وقتی که از دنیا رفت کار سازی گفتن وی کردند گفت من گفتن شمارا میخواهم که او خود مراد کنسار  
 عنایت گرفت این بگفت و جان داد حسین بن محمد بن موسی السلسلی از کبار مشائخت با عبد الله سنازل  
 در ابو علی نفس صحبت داشته در شبی دیده بود مجاهد در آن وقت هر چه داشت بجز دست و بصدقه داد و گفتندش بسیار  
 پس هیچ نماندی گفت اگر صاکت بودی مولی الصاکین و اگر سفید من آلت فنادگذازم شیخ ابو عبد الرحمن سلمی  
 نام وی محمد بن حسین بن محمد موسی السلسلی است مصنف تفسیر حقائق و طبقات مشائخت و غیر آن مصنفات بسیار  
 دارد و میرد شیخ ابو القاسم لفرآباری و حروف از دست وی دارد صاحب کتاب فتوحات که گوید در محرم سنه  
 سبع و تسعین نفس ماته بر من و شتی تمام طاری شد بخانه دوستی رفتم شاید مو انست یا هم از آن صبرت و دست  
 بادی سخن میگفتم ناگاه دیدم سایه شخصی ظاهر شد از جنس خود بر جسمم که کسی باشد که مرا نزدیک وی و منی حاصل  
 آید مرا سنانقه کرد چون تامل کردم که شیخ عبد الرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسدانی متجلی شده است  
 بادی گفتم که ترا در این مقام می بینم گفت در این مقام روح من قبض کرد تو می آشنی عشره ارباب ابو علی نفسی نام  
 نام محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد و حدودن نصار را دیده بود در نیشاپور امام و مقدم زیت اکثر علوم  
 شدنی را فرود گذاشته بهلم صوفیان مشغول گشت و فاشش ثمان و عشرین و ثلثمائیه شیخ فرید الدین عطار  
 در نغزانت کردی ابتدا ای عطاری کردی روزی در پیشی از و طلب چیزی کرده عطار ملتفت نشده گفت ای  
 حواجه باین دلوع حواشش و نقلی چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانچه تو در پیش گفت تو همچون نخواهی مرد و بر خود  
 کاسه چوبین که داشت بزرگ را گرفته اند گفته جان براد از مشاعر انصورت عطار را حالت حاصل آید از در کان  
 در قامت و هر چه داشت ایشان نموده ملازمت شیخ زکریا بن کاتب را ملازم گرفته چند سال گذرانید پس بزیارت ائمه رفت

بسیاری از مشایخ را دید و بعد از معاشرت کجاست فخر الشهدا محمد بن عبدالدین بغدادی میزیست و حزنه پوشید صاحب مجالس  
العشاق آورده که شیخ در او ان طغولیت نظر تربیت از شیخ قطب الدین حیدر یافته و حیدر نام بنام وی نظر نمود  
بعد از کسب کمال قرب مفتاد سلک جمع ساختن حکایات صوفیه پر دانت میچکه پس از اهل طریقت را ایمنز تبه دست نداده  
متخلص از بزرگی که عادت طریق طریقت و واقف و ادبی حقیقت بود پرسید که در شیوه مجاہدت و معاملات فرق  
سیان شیخ عطار و مولوی روم چه بود گفت مولوی چون شهبازی بوده که بیک طرفه العین خود را از تحت طریق بقصد  
حقیقت رسانیده و شیخ عطار مانند مولوی با بستگی آن طریقت پیروی و بر جزو جزو حقیقت آن راه رسیده آورده  
که بر اهل زمان نظر است از شنوی و غیره و دیوانش چهل هزار بیت از تصبیه و غزل و رباعی و آنقدر اسرار توحید  
و از ذوق موانیب که در اشعار وی از اراج یافته معلوم نیست که در سخنان هیچیک از طائفه یافته شود و کلام او را تا زمان  
اهل بیت سلوک گفتند کتب شنوی وی بدین موجب است که الهی نام اسرار نامه مصیبت نامه و صلت نامه بلبل نام نامه نامه  
جوهر نامه نامه حسرت نامه و لند نامه شیدا نامه اشتر نامه جوهر نامه الذات منظمه العجائب منطق الطیر کلمی و هر از شرح القلب  
و از شنوایش تکرار الاولیاء و اخوان الصفا امروزه در اول نقوش در قتل عام نیشاپور و هنگام جنگیر خان در تذکره دولتشان  
آمده که مولوی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را کشت که خون بهای وی هزار روم سپیدیم  
شیخ گفت مغزوش که پتر از نیم جوانند خرید و دیگری گفت این مرد را کشت که بخون بهای او یک توبره گاه سیدم شیخ گفت  
مغزوش که پیش ازین من از نرم نخل بهتر رفته شهیدش ساخت در شنصود میت و سخت قیل است و ثامن خمسات  
مطابق این قلمو تاریخ شیخ عطار آنقدر روزگار عمر شد ثامن و ثانی شاه فقره شد شهید راه فقران و ثانی  
سال تاریخش از آن شد راه فقره سن شریف صد و چهار و سال ولادتش در روزگار سلطان سبزوکت عشر و ثمان  
نوشته بر تقدیر صدق اینقول قول اول در دفاتر صح عینا یروا قد اعلم بالصواب و ثانیات از مولوی روم نقلت  
که نور حضور بعد صد و پنجاه سال بر روح وزید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت امام الائمه محمد بن سیدی بخاری و مسلم  
و ابو داود و ترمذی و نسائی این ماجرا زوی حدیث روایت کرده اند سلطان سبزوکت در همه مواد برای صایب او را  
مصیبت دانسته از فرمودش تجاوز نمودی در عینی که چشم عزرا از اطاعت سلطان تجاوز نموده مخالفت و رزید  
محمد سیدی فتوی در باب قتل شان نوشته خوان بعد ستوبان شدن دیرا بشکوه خاک ملاک گردید گاهی زبان بشهد سخن  
می آلود امام العالم محمد بن احمد ولدش احمد بن محمد و در زمان خود عدیل نداشت در سخن آیه و فی الغم کم  
افلا تبصرون صد و نتر تکلیت کرده پنجاه در خلق و پنجاه در خلق انسان در عینی که سلطان سبزوکت تصد تا دیب پیر امشاه

متوجه عزیزین گردیده و پیرامون شاه را طاقت مقاومت نبوده بر آئینه امام محمد را بر رسم رسالت نزد سلطان فرستاد  
 وی بسکه رسیده بعد تقدیم آداب خدمت بوض رسانید که پیرامون شاه که شامی ازین مدگاه یافته مقام خدمت می بود  
 و میگویی که آب و این بنال خود کاشته در دست کنی بنای خود از آشته من بنده پیام که تو بنده آشته از دست  
 میگنم چو بر آشته سلطان را وقت خوش گشته بسبب رسالت وی از سر آن اراده در گذشت تفسیر بسیار برین در  
 رای که ترجمه فرموده است و صحیفه الاقبال که مبارک است ساخته و پرداخته اوست محمد بن عبد الله المشهور  
 باین المنع امام اهل حدیث بوده و عمر با سفر کرده و بسیاری از فضلا را ملازمت نموده چنانچه عدد مردانی را که دیده  
 و اخذ کمال کرده هزار نفر برسد و تقاضایش از هزار دینار نقد جزو زیاده بوده که یکی از آن جمله صاحب است مسلم  
 بن حجاج القشیری در حدیث و قدرت بر ازان و امثال غالب بوده صاحب تاریخ یاغی آورده که مسلم  
 بن حنظل را از سیصد هزار حدیث مسوود تصنیف نموده و در باب علمای سفت در باب تفصیل صحیح بخاری و  
 مسلم اختلاف است شهرور آنکه کتاب بخاری افقه ازان مسلم است ابو نصر اسماعیل بن حماد بن الجوزی  
 صاحب صحاح اللغه است و مخطوطات را در غایت جودت تحریر مینموده است حق بن راهویه خنظلی بغدادی هزار  
 حدیث بخاطر داشته و گفته است که هیچ نشنیدم که یاد نگرفتم هیچ یاد نکردم که فراموشش کرده باشم ابو اسحق  
 ثعلبی تفسیری نوشته که بر سائر تفاسیر مرجع است و قصص الانبیاء نیز از تالیفات اوست از ابو القاسم  
 شندی روایت که حضرت عزت را بخواب دیدم و با او سخن میگفتم تا آنکه از آن جناب که آوازی شنیدم  
 که روی صلح آمد چون نگاه کردم احمد ثعلبی بود ابو الوالی سوری بن محمد صاحب کتاب الحادی و محمد بن  
 سبب الاعیان و محمد بن ابراهیم فقیه و ابو الحسن علی بن احمد صاحب تفسیر سبط و واسطی شرح  
 اسما الله عبد الملك صاحب تیمه الدبر و سلک فضلاء آن دیار انتظار داشتند استاد الامته که  
 رضی الدین از مخول رجال بوده چه از ابتدای وجود آدم و حدوث عالم تا ایندم بر فلک عالم خورشیدها  
 از و تابنده تر نیامده و چون طبع لطیفش را بواسطه استنباط دقائق فقه و استخراج نکات و محمل  
 معضلات سلاسی رودادی جهت تشنید خاطر قصیده گفتی یا قطره پرداخته در طبقات محمود شاهی آمده  
 که روز در کس رضی الدین از غایت کثرت هفت صفت است شندی و هم همه ساختن قلبی تخافان  
 بادشاه سرفتنده همواره عزیزی بجز انعام و اکرام گردانیده از صلاح و صواب بدید او تجاوز نمودی اکثر  
 اشعار وی مع آن خسرو عادل است ملک الشورا افتخار السادات امیر معزی در خدمت

سلطان ملک شاه و سلطان سجستان محترم و محترم بوده و چهار مقاله آمد که معزی پسر بر بانی است که در زمان السلطان  
 امیر الشوازمیز لیه معزی بعد فوت پدر با الهالی او را در کفالت می گذرانید روزی اتفاقا با امیر علی که داماد سلطان می شده  
 برده که از سلطان دستوری خواهد تا به نیشاپور رود وی بتوجه گفت نماز شام بدرگاه آنی چون شب عبید است  
 شاید هم تو کفایت شود چون آفتاب زرد شد سلطان ماهی حبست اتفاقا اول کسی که ماه دید سلطان بود و عظیم  
 شادمان شد درین وقت وی آمده گفت ای پسر بر بانی درین وقت چیزی بگوئی که بدان وسیله مرگ تو مذکور سازم  
 این رباعی گفت **س** ای ماه چو ابروان یاری گویی **د** در گوش سپهر گو شواری گویی **ع** غلی زده از زر عیاری گویی  
 یانه چو کان شهر یاری گویی **ه** امیر علی نمیدانود بهر سلطان خواند خوش شده گفت هر کسی که دولت بخواد از طوطی  
 باز کن آسبی بی بهار دو این رباعی گفت **س** چون آتش خاطر مرا شاه بدید **د** از خاک مرا بزر بر ماه کشید **د**  
 چون آسبی ترانه از من شنید **د** چون باد کی مرکب خاتم کشید **د** هزار دینار صلایافت و برتری آمد و منام سلطان  
 عزالدین مؤذنب یافت بلکه الشوای مناز شد و در عهد سلطان سجستان سابق برانزود گویند از شوای کس در سه  
 دولت آساتشها دیدند و کی در عهد ساسانیان معزی در دولت آل ناصر معزی در خدمت سلجوقیان روی  
 در گویی با خلق سلطان سلطان سجستان از اسپ حفاظده معزی حاضر بوده گفت **س** شانا ادنی کن نلک **د** خور **د**  
 کوشم **د** سانب **د** رخ نیکو **د** اند **د** گر گویی **د** حفاظ **د** کرد **د** بچو **د** گانش **د** زن **د** **د** در اسپ **د** حفاظ **د** کرد **د** بچو **د** کنش **د** او را **د** سلطان **د** اسپش **د** کشید  
 بر نور **د** گفت **س** رفتم بر اسپ تا بچشم **د** کشم **د** گفتا که نخت **د** بشوای **د** حرف **د** خوشم **د** **د** گاوز **د** میزم **د** که جهان **د** بر گیرم  
 نه چرخ **د** چهارم **د** که خورشید **د** کشم **د** روزی سلطان سجستان در جزگاه تیری انداخت معزی متوجه ملازمت بود و قضا را تیر از جاوه بدین  
 حفاظ خورده نشانه از جگر وی ساخت که در زمان جاند او سید الاجل صدرالدین اناضلی خراسان بتجدیش اعتراف  
 داشتند تا بیخ خوار نشانی که هیچکس انگشت قدح بران نگذاشته از جهت شرف او در غایت جودت می گفت امام  
 شمس الدین مجد الذانی از جنول بجاست شود در غایت عزوت میگفت **حججه الحق** **الطعم** **خیا** **م** از اعالم حکمای  
 اسلام است یعنی او را نظیر یو علی سینا گفته اند سلطان سجستان سلجوقی شمس الملوک خاقان والی بخارا او را برابر خویش  
 بر تخت می نشاندند در عیب ایر آمده وقتی که نظام الملک در پیش امام موفق تحصیل علوم دینی مشغول بوده امام عمر  
 حسن صلح برود و هدیه کشش بود چون بهتر عظیم داشت که شاگردان امام موفق البته بدو تنی میرسد با یکدیگر عهد کرده  
 بودند که هر کدام ازین سه کس بر او رسد دولت مشترک باشد و صاحب دولت خود را مرجع ندانند در آن هنگام که  
 خواججه نظام الملک بوزارت رسید خیا م از نیشاپور بلازمش آمده خواججه مقدم او را کرامی داشته در هم حسن و قان



عبدالکبیر آورد و بنا بر معاهده که در میان بود خواست در خدمت ملک شاه او را بفرستد اما نام او را ننموده گفت خواجه  
 زاهدان در گوشه وطن نشینم بر ساله هزار دلیت مشغال طلبه املاک نشاپور نوشته و پراخت کرد از جز ربانی  
 شود دیگر مسیحیت فویش نشان مشر و خسته صاحب مع النوا در گوید که در شهر سنه جنس و خستایه حکیم خیاوم حکیم  
 مظفر اسفرآیین بیخ تشریف آورده در کونی برده در دشن در خانه ابوسیب حمزه فرود آمدند و من بلا دلت نشان  
 بهره مند شدم روزی در آشنای محاورات از حکیم خیاوم شنیدم که گفت قبر من در موضع خواهد بود که هر بهار نسیم  
 شمال از نار بران ایثار کند من تعجب داشتم بعد مدتی دیدم در سال پنجم دسی بهاری به نیشاپور رسیدم بزیاارت  
 حکیم شدم قبرش در پای دیوار باغی یافتم درختان شکوفه دار سرد در هم آورده چندان برگ شکوفه ریخته بود که مزارش  
 در بنان شده بود شاه هفوز شهر کتفص بنایت نیکو سخن و خوش آرا بود در عالم انشا و استیفا و بیضا داشت  
 رساله شاه هفوز رسید در علم انشا و استیفا بوی سنوبست اول نشستی سلطان محمد خوارزمشاه بود پس بخدمت جلال الدین  
 منگونی پیوسته فویش سبعین و سبعمائة در تبریز خبازری نمان سخن را در تنور بلاغت خوب بی بخت کاتبی در خوشنویسی  
 مهارت داشته بنا بر این کتفص گزیده شاعر قوی گفتار بود لاجرم به پهلوان سخن لقب یافته اول حال در خدمت بایسنقر  
 میرزا ابن شاه رخ میرزا بسیر و تصفیه و رفیع تر کس حسب اشاره گفت وقت گذرانیدنش معاندان بسخریه  
 افکندند استغفا به سفر شروان کرد و سالها در خدمت امیر ابراهیم بسیر برده در رعایت یافته پس از سعادت و در  
 استرآباد بحرین طالعون در گذشت ابن جلال با فضیلت بسیار شریف و وسیع داشته و گاهی شوی گفته جلال الدین  
 طیب در نظم و شعر طبعی عالی داشت مولانا کطف الله صنایع شوی به یکس چون او رعایت نکرده و از لغوی کجشی  
 تمام داشته در مع میرزا شاه بن صاحبقران اشعار بسیار دارد در آخر عمر از خلق انقطاع گزیده در سوریه اقامت  
 گزیده در گذشت آن سنه عشر و ثمانه روز وفات تنها بود این رباعی در کاغذ پاره نوشته بدستش یافتند  
 دی شب ز سر صدق و صفای دل من در سیکه و آن روح فریادی دل من به جانی من آورد که بشان و بنوشم گفتم بخویم  
 گفت برای دل من حسین از شوای نکش خوار ز شاه است عشقیری ای بوده دشوار کیزه سیر سانه مولانا  
 امیر حسین با وفور فضیلت در من معانجان با بر بود مولانا جانی گفته اگر رسید انستم که این چنین شخصی در ملاپیدا خواهد شد  
 هرگز فکر نیکو دم سیر از جان بزور استعدا و محلی در سلک منتسبان حضرت اکبر شاه منسلک شو که بودت دارد خواجه  
 حسین شنائی بفرست ذات و محاسن صفات متصف در مزاجم آوردن الفاظ غریب و معانی دقیق نظیرند داشت  
 محمد موسی علم موسیقی را نیک میداند آنستة مخصوص در فن راگ و کیت هندی شوم بنیابت غروریت دارد

امیر

امیر محمد شریف و قوی کس جناب و لطیف طبع موصوف و درین تاریخ لوای مہارت می افزاشته شوش غایت  
 خدمت داشته بپند و آرد شده ملازمت شہاب الدین احمد خان کزید پس از وی با سپہ سالار عبد الرحیم خانخانان  
 ہمراہ شدہ آخربنظر بادشاہی رسید و روزگاری بزرگ یافت میسرینی در امر مروت و ہنر منکر غلوی تمام داشته  
 سالہای لوای احتسابت ولایت کرمان می افزاشت نویدی بچودت طبع نوید تشدید خاطر مای سخن سخنچ بودہ  
 بپند آرد بعد چندی قصد بیت اللہ کردہ در اجین رسید و شب جوہر بیستم رمضان ثلث و سبعین دستمانہ در گذر گزشتہ  
 و اینہی نیکو بایست ہمیشہ اشعار بزبان دیار خود گفتی و باعث انبساط خاطر مای شدی آگہی تیز لطیف طبع اشعار بزبان  
 دیار خود می گفتہ محشری است و نظیر بہ نظری استادی بی نظیر وقت بود بپند آردہ با عبد الرحیم خانخانان پوت  
 و در تیغ عشر العت در گذشت مذاقی نظام نام در جوانی ملازم سلطان حسین سیرزا بودہ در تزیین و وصالی  
 دستی تمام داشته بیگانہ مرزا ابو الحسن نام و موجی و لطفی داد و ملائمتی کہ ظاہر اور بند آمدہ بادی صحبت داشته  
 بود و واثق کہ ہم از وطن بپند آمدہ بادی صحبت آمدہ از شوای نامدار بنیسا پوراند کسیر و ارطوش منال عرضش بودہ  
 بیکار کسیر و سہراب در موضع واقع کہ احوال در عین شہر بدو سپید مذکور بہت در تاریخ مبارکشہی آورندہ کہ توطنان  
 آنمکان بزمیب شہر شہزاد سلطان ملکشاہ با سلطان محمد خوارزم شاہ وقتی متوطنانش را در رفض مخاطب و معاتب  
 ساخت و ایشان انکار کنند فرمود بر صدق تو را خود ابو بکر نام کسی از ولایت خود پیدا سازند بعد جستجوی فراوان  
 ابو بکر نامی در غایت ضعیفی و نحیف یافتند در زخیل بناہدہ پیش سلطان آمدند سلطان در خشم شد و گفت این چہیت  
 نہ مردہ نہ زندہ گفتند معذرت زمانی کہ در ولایت ما ابو بکر بہتر ازین نیست و مولوی رزم داین باب سخت مطبوع  
 بیانی فرمودہ امیر حسین الدین طوقای مردم موثرتر کستان بودہ بنابر تقاضای اہام با کنت تمام بجز اسان آردہ فریودار  
 بتوطن کزید با خواجہ علاء الدین محمد کہ در زمان سلطان ابو سعید وزارت فریو میکرد مصاحبت می نمود تا در گذشتہ شہر  
 خوب می گفتہ امیر محمود بن امیر حسین الدین کہ عبارت از ابن یمن بودہ باشد جزو ان کلمت نجاست و ہن سلیم  
 و ملاست طبع ستقیم القادداشتہ پیوستہ بہت بر نظم قطع می گماشت و در انوادی علم لغوی می افزاشتہ امیر  
 شاہی دولتشاہ در تذکرہ خود آورندہ کہ نسبت امیر شاہی بلوک سہر بدالیہ منہدی می شدہ وقتی کہ قنات و نشان  
 در حنوت و بال آرد اطاک و رقبات آنجا تہ تحت تصرف سلطان عمرو آردہ چون نسبت بمیر شاہی رسید و بسکید  
 نزدی کشیوہ شاعری ملازمت میرزا بابا بنقر بن میرزا شایخ را ملازم گذردہ منظور نظر کردید روزی بوقت خاص توجہ  
 التماس پارہ از اطاک موردی نمود و جمیع اطاک سہر بدالیہ بوی عنایت شد پس بجاییت گذرا ندہ در گذشتہ

امیر سلطان مسعود بخت طبع و دوز سخاوت و کثرت شجاعت القاصد آشته احیانا ترکیب شو گفتن می گشته امیر  
 سلطان مسعود بن امیر شمس الدین نیره شمس الدین علی النقیب النخعی الکوئی است بکثرت خیل و خدم دی دیگری از عراق  
 بر نیامد و والده اش عبیده مرزا محمود پسر عمه سلطان ابوسعید خان بوده این سلسله از سادات مختاریه اندک نسبت ایشان  
 با امام زین العابدین امیر شمس الدین علی ثانی بعلو قدر و رفت شان بر تمامی اکابر آن شهر بل صبح اطمینان جزا سان  
 رحمان داشته قرب چهار دانگ سبز و ار ملک ز ریز دی بود پس از ان صاحب طبل و علم گشته تمام الولا یستوح  
 شتی زانده با قطعش مقرر گردیده برین وجه که چون عبداللہ خان موالی توران بر هرات مستولی گردید اکابر و انالی  
 جمیع جزا سان کردن با طاعت او دادند و امیر شمس الدین علی که انقیاد نیامد و خان مذکور زمان مشتمل استمال فرستاد  
 و این بیت نوشت **دستی دوستی بنشان که کام دل ببار آرد و نهانی دشمنی بر کن کسب پیش آرد و سیر مزبور بی آید**  
**جو ایش باین بیت حسن مطلع آفرین فرستاد** چون زندان خرابان بوزت باش بازندان که در دست کشی جانان  
 گزین هستی خیار آرد و عبید اللہ خان را جرات وی پسندیده آمده مزاحم وی نشد خسرو ایران شاه طهماسب صفوی  
 این را شنیده بخطاب سلطان سر جزا اش ساخته ولایت سبز و ار را بد و از ان دشت امیر محمد کسکنی در سلک  
 سادات رفیع الدرجات انتظام نظام داشته با خدیا نظر به مال دست از جهات دنیا وی کشیده بطاعت و عبادت  
 اخروی اندوخته در گذشت در نظم خوش سلیقه داشت امیر حسین کر بلانی والد ماجدش از نقبای کر بلایت بنابر  
 نصاریف زمان بجزا سان وارد شده در سبز و ار توطن گزید میر مزبور در انجام حیات بنا بر توحی که حاکم هرات محمد خان  
 را بدور کشید از سبز و ار بدان نقل فرموده رعایت و اعتبار کلی یافته بعد مدت در گذشت میر علی فکری عرب  
 برادر امیر حسین قدسی بوده بکنان در خوش سلیقی او معتز و ارادت خود بیزان طبع او سنجیده می شود بسیار گفته  
 لوای میر محمد شریف نام برادر زاده قدسی کر بلای است پسند آمده در درگاه اکبری راه یافت و بها بخا  
 در گذشت فکاری خواهر زاده امیر حسین کر بلانی است کسب خلق و لطف طبع موصوفی بوده بتظم نیکو مهارت داشته  
 شهودی با جودت طبع و غنوت بیان از می عشق خوبان مدام چشم گریان دول تالان داشته بر با می بیشتر  
 متوجه بوده محمد تقی جوان خوش صورت بوده در عین جوانی بچشم زخم اجل در گذشت شرمات می گفته کامی  
 بلطف طبع و حدت ذهن متصف در خدمت عبدالرحیم خان بفرید اعتبار گذراندی اشعارش پاکیزه است  
 کمال المشهور با فصیح در قصیده بر بکنان راجع و در شعر فنی مشاء الیه زیسته کهنی میر حسین نام از منتقدان  
 عباس نام مشهور است حاجی محمد کمال خوش طبع و نیکو قرینت بود بطبیعت بسیار میل داشت لوای مشهور

پسیرزاده در شرد موک

و سعین و نسوات و سیاحتی دستگامی داشته از موکند دولت اکبری بهره مند بود و در آخری چهارشنبه صفر سنه حسنک  
بسر سیرده تا طغی و کلاهور دیواری بسرش افتاده پسیرزاده از جهان رفت که نخست میقتیمی بگذشت خان اعظم اکبری  
داشتی از نادر و گویان به صدیری از شورای نادر آنگاه که سید محمد از مکرکه پزی معیشت کردی و پوست مشرب انصاف  
دیوانت مرزا بدیع از آن طرف بود بسلی کلک سبز و آبروده در قزین توطن داشت و صحبت در پیش دیکی یافته حد  
گذرانید مشهوری در سخنوران برین انگارست سید علی تخلص شاعر پرکار عمری در صفایان کسرت هندوستان که  
در مندم آمده تقیب مرزا عالم رمل بود پیوسته تجمه عشق خور دیوان فرقه سیزدی میرزا امیر شیخ شاعری خوش بیان  
سرکار است یکی اسفرائین و محمد نام از شورای نالی است اسفرائین ولایت از غایت دوست چه در تمام خراسان و و  
دارد که از زبان نوشیر و دیگر قاصد در اصل شهر خناری ویر سالند که از غایت سالخورگی محوت شد چنین شهرت  
بعضی اوقات که سقظع گردید چه آن چنار باران نشاند زمین لطیف میان جرجان و اسفرائین است آب بسیار از و بر آید  
حموی و شیخ علی لادی عز نوزد یعنی کثیر آنجا رفته با سباب ملاهی رقاصی کند تا جاری شود مزار فیض آثار شیخ سعد الدین  
شیخ رکن الدین علاء الدین آذری و شیخ شرف الدین قدس مرم در آن شهر واقع از مردمش شیخ نور الدین عبدالرحمن  
مقتضالی این طریق را تاقیاست که سمنان فرموده که اگر در آخر الزمان وجود شیخ نبودی بنی سلوک کجی خوشی اما چون  
کاتب از افراد خید و امجاد و هر بود باقی خواهد داشت بذات وی مجدد گردانید الصدر الاجل عماد الدین نوید بن احمد  
و رعایت دنی احتیاج داشتند چه در کمال فضل و بزرگی و رفعت منزلت بشاه بود که امر او در رای اطراف بنفایت  
کرد و والدش خواجه علی ملک در هنگام حکومت شور با نیزه گفتی شیخ اوزری حمزه نام رلاوتش در آذریاه لهد آذری تخلص  
کرده در شاعری سر آمدن گریدید میرزا شازلوک سده جاریه در اسفرائین صاحب اختیار و اقتدار بود شیخ کسب و کمال  
آبسی همه را سوخته در خدمت شیخ حمی الدین طوایف بیخ ملک الشواش نوده در رعایت اعزاز و احترام می داشت در آخر بطلب  
پوشید و سیاحت افتاد بی اولیا خاد را در یانسی ریاضتها شکر کشید پس از فوت وی بسید لغت الله پیوست و فرقه  
بیا بیند رسید سلطان محمد جوته پنجاه هزار دینار داشت و دولتشاه در تذکره آورده که چون شیخ از بیت الله سعادت نوده  
مانند سایر مردم تحظیم و تواضع که رسم آن دیار است با صحبت اول عنایت فرمود چون و کلامی سلطان خواستند کردی  
اظهاری بدان کرده من ترک هند جیفه جیبال گفته بجزرت نماید ان خفت گران دیده و ز ر را بر گردانیده و نصیب  
آمده که چون احمد شاه همین شهر رسید رانها نهاد صحبت دارالاکرام و بادی برود جوته بیک جو خرم و اما در طبقات اکبری  
از راه قصری عالی طبع انداخت بعد تمام شواسته

همراهی بواسطه کتابش اشعار را بر گرفته اند شیخ آذری در مقدمه میرده می چند بگفت جمله **چند نفر شدید که**  
**ز قراط عقلت** به آسمان سده از پادشاه این درگاه است آسمان هم توان گفت که ترک ادبست **مفخر سلطان جهان**  
**احمد بی شاه است** از مولف تاریخ همین نقلت که سلطان بعد از آن دو دوازده هزار سینه قماش شیخ عنایت فرود  
بعد از سفر سندی پای در دهن است پای کشیده سی سال بر سر پادشاهت بنیشت تا در ششصد و شش و شصت  
بهر شهادت در عقبه سفر او اصل راه ابرار گردید از بزرگی نقلت که گفت شبی حضرت وصالت را بخواب دیدم که  
با صاحب بجای میرفت خودم از شخص سبب توجه استغفار نمایم ناگاه حضرت خود متوجه شده فرمود بزیارت آذری  
میرود عیبت صلیبتی که در مرثیه فرزندم گفته **سویاخی شود دل با چون گل حسین** هر طایفه ذکر واقعه کربلا رود  
**شیخ معز الدین پور حسن** مؤلف روزگار بوده نگاه گاهی بخوارق مستفیض میگشته و شومی گفته معز الدین رافعی  
از سمارق خراسان در هر هنر با هر درنگین شاعر بوده سیف الدین شاعری پاکیزه فکر سینه امیر بجا یون و قاضی احمد  
فکاری از صفای طبعان آن مکان جوین در زمان سابق داخل مین بود اگر سبب خود باین است همواره مردم نیک  
از او برخاسته اند احمد بن حمویه در نقلت از عمین القضاة آورده که کم کسی از بنی قاضی علوم ظاهری دانند مگر  
ابو بکر عابد غزالی در بردارش احمد و خواهر محمد حمویه که از این جمله است و در کتابی است که سوم باده الطالبین در اینجا  
بسی متعلق و دقائق جمع ساخته **شیخ نسو الدین حموی** در علوم ظاهری و باطنی بجا بوده عنفاتش بسیار چون  
کتاب محبوب سخن بکل الارواح و غیر آن در آن تصنیفات سخنان مرموز و کلمات شکل که عقل و فکر آن از کشف عاجز آید  
کسیار در بیج کرده نگاه می در بای هم گفته **ابو العالی الشهوری** یا **امام الحرمین** از بزرگان زمان خود بوده سلطان  
نکته سلجوق بوی عنایت بسیار اظهار کردی میان او در امام قشیری مواد نثری عذوبه بسیار بوده در عجایب المخلوقات است  
که وقتی امام قشیری بر بام حسانه **ابو العالی** برآمد دید که جنگ را ساخت سپید در او تار را بر یکدیگر وصل می سازد  
چند کس را آورده گوا گرفت روز دیگر در مجلس سلطان پرسید که جنگ زدن حلال است یا حرام گفت حلال گفت  
چگونه گفت چنانچه میان دو جنگی اختلاف افتاد یکی بکس طلاق سوگند خورد که تو عفتا تو اخی و آن دیگر نیز سوگند خورد که  
راست تو اخیم رجوع بخی می کردند اگر محظی بظلمت مواب ایشان ندانند چگونه حکم کند سلطان بکنده آنها و این قضیه بدین لطیف  
بگذشت و نسی را جای سخن نماند **خواجگ شمس الدین محمد صاحب دیوان** سالها بوزارت هلاکو خان من حیث الاستقلال  
پرداخته با تا خان سیور غامیسی پیشتر از پسر بوی عنایت کرد و این فارتق و فتوح هجرت سلطان احمد برای زمین  
و کار بر او بود تا آنکه شاهزاده از خون بدو بود تا که نهایت رتبت و عزت در خدمت سلطان احمد داشت از قید بیرون آمده

سلطان احمد را بقتل رسانید و صاحب دیوان را نیز با عنوای پوقادر سل شهادت شربت احمد در چنانندگامی بنابر  
 تشخیر خاطر شوگر گفتند و سیزده سولانا معین الدین مرید شیخ سعد الدین حمیت از موافقتش یکی نگارستان است که بر طراز  
 گلستان گناشته زلفت گفته اند و در آنجا سخنان حکمت آمیز بسیار درج کرده جنوستان از جامای نیک خراسان است  
 بلاکوخان بید در صد و صد اول در آبادان آن گردیده و بنیره اش از غوثخان نیز بران عمارت افزود در نزهت القلوب آمده که بنوستان  
 را در زمان قدیم است شهر که پیر دانتومی خوانده از مردمش ابوالبرکات المصطفی کتیم الدین با و نور و روح افق زان  
 خود بوده سلطان صلاح بن ختم و سید الدین بنابر اشارت وی مدینه در جوار قبر امام شافعی بنا و زوده تدریس آن بوی موقوف  
 کرده اند بعد فوت در قبه بنان گفته بنام مرفون شد الصدر الاصل زرین الدین ساعد از غایت سخاوت مرفون  
 مکتب حاتم الزمان نام برآید بعضی آورده آثار نیک بیاد کار گذاشت و شتر بسته می گفت شیخ حاجی محمد نسبت دادند  
 چهارده اسطیر سید علی همین آن در آن می چون دو سی در هفت غلیظه صاحب ارشاد داشت بخلا یکی شیخ عماد الدین فضل الله  
 سولانا دیگر محمد زاهد که سالها در آن در بلخ بارشاد عزق عباد پرداخت بچنین خلیفه صدر الدین هر دی که در بلخ باز ارشاد وزن  
 عباد پرداخت بچنین خلیفه صاحبش صدر الدین هر دی که در بلخ باز ارشاد کرد داشته و شیخ نور الدین محمد خوانی که بکثر عبادت  
 بر اساسو ارجان داشت و بنیره امرین ایشان شیخ عبد اللطیف که در خوارزم جمیع سلاطین غاشیه مریدی او برید استند  
 گامی شوی گفته سولانا نوعی است جنی بطن طبع و حدت نیم بنوع کمال اتقان داشت در سلک ملازمان شاهزاده و انیل  
 منظم بوده در شتر طبع بکنان زیبا که الیوم تر شیره طوش صد با عرضش بونا همین بن سفند یار با کرده از مضامین  
 یکی از قدیمت کاتارطیسی آن ام بار با نام است دیگر کشمیر که در زمان سلف مسروی در آنجا بوده که وقت خود فتن  
 ویر آمدن آفتاب یکفر سنگ سایه آن میرش در فیه محمد اند مستوی در نزهت القلوب آورده که آن سردار جاما حکیم نکلزه  
 قبل از وقت دهر در آن کتاب آورده که در ده کشمیر برگز زلزله بوقوع نیچوسته از مردمش خواجه شیر علی در وقت  
 محمود جوکی بهادر بن مرزا شایخ بسیر سیر شورش اشارش جمله نریل بنام نام او گردیده اهل از امان آن دیار بوده اما همواره  
 قدم در گوی عاشقی داشته تا بنده بچ سلطان عشق بر ولایت وجودش تا فتنه از مهر روی فرید و آن حسین میرزای ابا  
 سلطان حسین میرزای باقر از پانزده بعد از آن در زمان دولت باقرانی به تبریز رفت و در فتن یافت سولانا طوطی  
 در زمان دولت ابوالقاسم با بر جمع خوش طبعان و گفته بود از آن میر سیه وقت نزع مرثیه خود گفته از آن خلاص  
 وقت آنکه که دل از دام جوس باز رده طوطی روح زیبا را و نفس با زرده آسیر علی شیر تاریکی گفته  
 چو طوطی بر رفت این عجب طوطی بود که تا شیخ شد فوت او را از دستش چنانا با بعضی بنیاد در بن کبوتار با و اعتبار کردند

از انبیل که در رست معود النوکی شاعری نام آورده حضرت بصره شاه است میرزا قاسم از بشارت سادات  
آن دیار است آبایش کلانتری آن ولایت داشتند این آن شغل برادر گزیده است قریب دو هزار آرد تو ان اطلاق معونی  
وقف روضه امام ششم علی بن موسی الرضا نموده با درخانیات اخروی پرورخت تا او با عالم غلا از آن شاهنامه در طالت شاه  
اسماعیل صفوی خوش گفته و ایضا شایخ نام از منظومات بیت مولا عبیدی از شاهنامه نیز اسان بود اقسام شعر  
خصوص شغری بر بسته می گفته میر عبدالباقی با در نظر فضل و نجابت ذات موصوف است از اقسام شعر رباعی  
بیشتر تلاش داشته شبان شاعری بچودت طبع و وسعت شرب نامی است تون ولایت نامور است مردمش  
مولانا معین علامه اشرف فضلی خراسان و اطف علمای زمانت بعد کسب کمال بوطن مالوند در سه  
دخانی ساخت با فاده عموم بی پرداخت مولانا حسن گویند در عین اعلی و ولوع بر امور دنیا اشاره بدو شده که با کلیه  
از همه برده بشیوه عزالت در ریاضت ایام پایان رسانید شغری اگر در وقت و صنعت است بعد از شش صحن غسل  
برنگ کبود نقش یا علی بر سینه او دیدند میر حاج در ایام خود مقبول نام و منظور خواهر و خواهم بود چهل سال تبر از  
خلق کرده باعث آنکه روزی گذر امیر علی شیر بر مسکن وی افتاد جای بی رفتی دیده فرمودند تا جایش نصف ساخته اند چون  
میر حاج منزل خود را در بر قانون پیش دیده در ساعت رو بصر آنها ده بکوی در غار بی خنجر دیده با بخا تو تف کرده تا  
سنگامی که جان بقا بر روح سپرد و شاعرش حال بسیار دارد مولانا حیرتی تم تقصاحت بیان و طلاقت لسان  
موصوف از وطن بجز آن آمده عزالی گفت این بیت از دست از حسد امروز از این سخن ما از باره کرده در زندک  
آن نامسلانرا غم فز دای ما است و شاه طهماسب در امر و نهی غلوه داشت حتی از این را بر میز عرضش کردند تا برده به  
ترس فرار نموده خود را بگیلان رسانید و بعد از چند سال مقید و زینت است گفته روح مطهر آنحضرت را شفیع  
آورده عرض نمود تا در طلبه داشت بعضی گفته امیر سوسان را با تو دیده که بجز بر مقیده میران مشغول دارند  
او را طلبیده بعلم سیر آل محمدی طبعش گردانیده لوای عزتش جسمین و جوی بران داشت موالی در طبابت بخت  
نام بر آورده اکثر اوقات در ریز و مصاحبت شاه نعمت الله باری میگذرانید و احیاناً شومم گفته مولانا شاعری در  
علم نجوم و هیت بیشتر از علوم دیگر جبارت می نمود و در ادب شغری است سرودن نام و دیوان موالی  
طبعی در رغایت درستی داشته سه بر روز که میرسد شمشاد و نباش چون نیک همین کی تقص احواش و مرگت  
که میرسد از اقلیم وجود و عمریت که برود با استقبالش و فانی شاعری با زوق است همش محمد امین طالب علم ستند  
بود در شمس سبعین و ستمانه بگیلان و غات یافت آفتابی شاعری بوده بشیوه فصاحت مرودن ملک طونی سرگانی

در وطن که رعایت میگذازانند آرزوی چندی در جنگ کله خشکری و زمان در کشمیر و یونان یافته در اربعین و امان  
 در گذشت شتاق توئی سرکافی اسمش نصیر زبانش خوشتر تقزیر بوده قهستان دلاستی وسیع است مردم  
 کانی بارتت بنام بسیار بر خاستند اگر چه بعضی را با همی و منسوب دارند اما مردمش نیک بسانیک اندر مضافاتش مذکوب است  
 بنحو حسد و است بیاض فضل شهری قان طولش صحیح عرضش کرم قال آن شهر بنام است مزار ابوذر عسفاری  
 در بیرون شهر این کوی واقع هفته یکروز خلایق بند و آبخار و دند و در یکی از مواضع قان کوی موسوم بکشت است  
 و غاری در آن که پاکس بنوران نرسیده و در پیشگاه غاصفه است که در زمان سلف چندی از سادات را بجا فرزان مقاد  
 دست داده در همین ریت رفته درین غار مخفی شدند و از آن بازمانده اند که اصلا اثر بوسیده کی در سنگی ایشان  
 معلوم نمی شود چنانچه در بعضی خوابیده اند یکی از آن بزرگانی دارد که هرگاه دستار چه بران زخم بسته اند  
 بازمی کشند خون و سیلابی می آید کمال آن موضع بنا سادات مشهور است همی مجاوران آنجا می باشند که سالی یک مرتبه آنها را  
 لباس می پوشانند مردی شمس الدین امین الدین از شاخ کبار و اولیاد و زنگار بود در سمرات بجوار رحمت  
 حق پیوسته خلق خوبان و بهار باغ تو بس است و شلیم در فاشم و چراغی تو بس است و در زانکه بخود باشد آن  
 وصف تو نیست مگر در این صفات درغ تو بس است و سراری نسبتش عباده الدین دالی حضرت موت میرسد  
 بعضی موجد و عارفش شازند و همی از طبقه اسماعیلیه اش پیدا اند چنانچه در حبیب السیر است که المنقر باشد اسماعیل  
 نخست پسر بزرگ خود المصطفی الدین الله نزار را و مسجد خود گردانیده بود بعد از چند گاه از وی بکنید و وصیت فرمود  
 که برادرش المستعلی باشد قائم مام باشد تا بران بعد فوتش در فرقه شدند مرد با ماست نزار قائم گشتند و بنام  
 او خلق را دعوت کرد که در شمس صلیح و صاحب شمس و نزار نیز آن فریب داشته و اینک نزاری بی تخلص کرده باشد این بوده  
 بحرقت دیر و شاعری بسیار می نامید بر آورده از نیکو طبعان این طبقه است و شعرش جمله در نفوس و در عظمه مولوی  
 در بسیارستان در ترجمه حواجه حافظ گفته که سلیقه شعری نزدیک سلیقه نزاری قهستان است و فاشش احدی و عشرین  
 و سباحت کوشکلی از ندای سلطان بجز بود ده تمواره بسنجان و عزیز و نکته های عزیز زنگ کردیت از خاطر نامیز رود  
 در صینی که بار دوم سلطان از جماعت عزازم شکست یافته گفت بار دیگر از برای جنگ فرزند شکر سلطان علم  
 بجز اخذند چون مجال تیرشان یکیک بود عنا بکیش می انداختند رئیس حسن صلیح بچندی از بزرگان  
 در باب فضیلت می زیسته گاه گاه را شو گفتن علاوه که ظفر العجائب علی بن ابیطالب را بیان فرموده دیگر دیوان  
 ام بوده منظوماتش یکی خاور نامه است که حالات و کرامات ظفر



مستفین اتمام شود فاشش حسن و ثمانه مولانا فصیح الدین نظامی در علم ریاضی و هیت به سبب مسامت شرح بر  
چغنی نوشته مولانا جلال محمد و عطا و مولانا تمبشید در سلک صدور ابوالغازی سلطان حسین میرزمی نظام دشتند  
مولانا عبد العلی بر چندی جان معقول و معقول بوده در نجوم مهارت کلی داشت جهت معیشت اولاد خود و پشاد سال  
تقویم اخراج نمود مولانا فضل از قول علمای عصر بوده آصفی ولد خواجگفت الله است که چند گاه وزیر سلطان  
ابوسعید بود شار الیه و بن سلیم داشت در سایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر سیر سیرده و گاهی همشدر بر لایست پیش  
از ان میرزا ای گماشته دیوان غرضش مند اوست در سده ثلث و عشرین و شصت نوت شده در سیر گاه در گاه سرات و سن  
گورید این ریاضی که بیگام اختصار و تاریخ وفات خود گفته بود بر قبرش نوشته سالی که رخ آصفی و صفی و صفی  
تمام کرده از پانزدهمین مرحله فیت گشت تاریخ وفات عمیورده به بقا کجا همشاد مولانا ماولی مرموم  
نرسان نامی همانا سیستان از نزار تا نهم در تمام اعتمادی وی بودند دیوانش سده اوست حسن مرموم در سلک ملازان  
شاهزاده سلیمان خردگر دیده اگر خطوط در غایت بود می نوشت و در تیر اندازی مهارت تمام موا داشته و شعر حبس و گفت  
بقاتی در شمارش معانی خاص بسیار بطام طولش فطال عرضش لری شهر مختصر است از خواجگانش الگوس در و عاشق شود  
و در چشم نهید و در نولایت آب تخمیت که کندین و بواسیر زایل کند و از ان ستره هر شب پوی خوش بشام  
رسد در یکی از مصافقاتش چای است که اگر ناپاکی در ان اندازد البته باعث باد و طوفان گردانام اوام که بر نیار و زنده  
تخفیف نه با بد از عجب بطام درخت خشک قبر شیخ الشیخ ابوعبد الله دستانی زان است چون فرزندى از فرزندان  
شیخ را اجل در رسید شامی از درخت شکسته شود فرزندمان شیخ بان معانه در راه وصیت و هتیه در اع نشوند  
گویند عهای رسول دست بست با هم جعفر صادق رسید بود آنحضرت بانه فرزند وصیت فرمودند که بعد از او  
بودیت سال در ویشی از دستان خیزد و عصاب و در چون شیخ ظهور کرد عهد و عهد و سید شیخ وصیت کرد تا در پیش  
ردی فرزندش بزین نشاندند و ختی شد و شاهنهای کشید و نترت معول شامی با از در بر ندم در روز هلاک شدند  
مردش شیخ ابوزید طیفوری بن عیسی بن سر دسان جنید گفت در ان بایزید و چون جبریل در ملائکه است  
شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت هر دو هزار عالم را از بایزید بر می بینم و بایزید می آید را در میان نمی بینم گویند وی روزی  
از بازار گذشت طبعی نداشت که در وی هر دو دارم فرمودار وی سخن در و عصیان داری گفت بل لیکن بسیدت  
بیچ در ویشی برگ صبر بلیله علم بایه علم بر چهار را در اوان معرفت باجسته تو منی کوب از پارچه پستی صاف کن و در کوب  
ببند از و بچشمی بگردان و بر آتش شوق بگوشان چون بفتوح نامه محدث آید در کاسه سلیم ببند از و بوش تاشقا یابی